

# پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul  
Vol.10, No.4), Mizan-Aqgrab 1341  
(September-October 1962)

علمی ، ادبی ، تحقیقی  
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

# ادب

د امتیاز خاوند ، پوهنځی ادبیات

## درین شماره

## حیات تحریر

پوهاند ملک الشعراء بیتاب  
پوهندوی س. ب. معجروح  
پوهاند دکتور اعتمادی  
پوهنوال دکتور علمی

| صفحه | نویسنده              | مضمون                                     |
|------|----------------------|-------------------------------------------|
| ۱    | بناغلی استاد خلیلی   | به مناسبت نهصدمین سالگرم وفات<br>پیر هرات |
| ۷    | نگهت                 | شیوه ها و دوره های نشر فارسی              |
| ۱۹   | میر حسین شاه         | تصرف                                      |
| ۳۹   | بنو وال              | شاهنامه فردوسی                            |
| ۵۰   | له غه ره نشر و نوڅڅه | جبر او اختیار                             |
| ۵۵   | بناغلی داکتر علمی    | زندگانی عایشه (رض)                        |

| اشتراک              | آدرس             |
|---------------------|------------------|
| محصلان و متعلمات ۱۲ | مدیریت مجله ادب  |
| مشترکین مرکز ۱۵     | پوهنځی ادبیات    |
| ولایات ۱۸           | کابل ، افغانستان |

# ادب

نشریه دو ماهه

شماره چهارم سال دهم

۱۳۴۱

بیانیه و قصیده استاد خلیلی

## به مناسبت نهمین سالگرد وفات پیرهرات

در این انجمن که به تعظیم و احترام هنرآسمانی و اندیشه جاودانی شیخ الاسلام، پیرهرات، زین العلماء خواجه عبدالله انصاری هر وی بپا گردیده هر چه بشرح و اشباع سخن رانیم هنوز در اول وصف او مانده خواهیم بود و این حدیث جان بخش دل انگیز بیابان نخواهد رسید خاصه که فرصت نیز اندکست و دانشمندان بزرگ سخن راندند و برای بحث و تحقیق و تمحیص در احوال و آثار خواجه در مجلس آینده فرصت فراوان داریم.

پیامی که این عارف الهی با خود آورده حکایت از جهان نیست که گفتار مختصر ما از شرح و تفصیل آن عاجز است و آن خود در بای بس مواج عظیم میباشد.

گر بریزی بحر را در کوزه بی

چند گنج در قسمت یک روزی

اگر من این اندیشه های عرفانی را دریا گفتم از باب مبا لغه نیست و بـ گزاف

سخن نگفته ام. شیخ ابوالحسن خرقانی که مرشد و خضر راه خواجه انصاری بود نیز روزی که خواجه بخد متش رسید و آن دو ننگس راه جانسوز بهم رو بر گردید. بخواجه گفت: ای من ماتو که تو از دریا آمدی از دریا آمدی از دریا آمدی و مسلمست که:

پریشان می نویسد کلمک موج احوال در یارا

در باب تأثیر افکار و عظمت و اهمیت آثار خواجه بزرگوار همین کافیست که نهصد سال از وفات آن درویش مرقع پوش بوریادشین نهد ست بینوای بیابانی میگردد هنوز در حلقهء صاحب دلان و خلوتگاه مناجاتیان، گوهر انانیدیشه در یابارش آویزه گوش دلها و گلبانگ آسمانی سخنانش نواز شکر جانهاست. هنوز آن آلهی آلهی هایی که در دل شب های نورانی و در فروغ ستارهء سحری از سینه سوز ناله وی برخاسته ترجمان راز اصحاب مناجات و مظهر درد و سوز رباب حاجانست. کیست که آن زبور دل و مزامیر جان و موسیقی روح را بشنود و بیوی دلا، بزان مست نشده دل از دست ندهد.

درین نهصد سال چه حوادث عظیم و دهشت زار در وطن ما و چه تحولات بزرگ در سایر ممالک بوجود پیوست. شهنشاهی بزرگ غزنه و دولت آل سلجوق، که خواجه بزرگوار عصر هر دورا یافته بود، یکی پس از دیگر سقوط کرد.

حوادث مانند سیلاب مدهش آمد و در شکنجه قرون و اعصار نا پدید گردید. قصر عدنانی، در شهر باستانی هرات، ویران شد، قنديل شوکت و اقبال سلاطین با عظمت ما در کاخ فیروزه و فیروزکوه خاموش گردید.

ولی پرتو لرزان و کم نور شمعی که در گازرگاه بر بالین این پیر مرد روشن ضمیر میسوخت از تند باد حوادث محفوظ ماند.

غریب و کوس جهانکشایان ما خاموش گردید اما صریر خامه او هنر و زبای تارهای اعصاب ما بازی میکنند و عواطف ما را نوازش میدهد. از اینجاست که امر و زاین مراسم در کشور وی، در تجلیگاه ذوق وی، در پرورشگاه افکار آسمانی وی، در خانه،

وی و خانه پدران وی بر پا گر دیده و امروز از شبی یاد میکنیم که ابرهای آشفته  
 هرات بر مرگش بهترین و والاترین فرزند معنوی خود میگریست و گویا آن اشک  
 خود را بر بالین ابدی وی نثار میکرد. چنانچه در روز ولادتش غرق گلهای بهاری بود  
 بادبادغیس میوزید لاله هادر دامنه گازرگاه باز شده بود و وی نیز که عاشق زیبایی های  
 آفرینش بود بر آن ناز میکرد و پس از آن بر هر گل و گیاه این سرزمین عشق  
 میورزید چنانچه این کلمات دل انگیز را درین معنی از عین گفتار خواجه می آریم :  
 «من ربیعیم و در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم. هر کس را  
 بتی است یعنی معشوقه، وقت بهار بت من است که من بهار را دوست دارم.  
 وقتی هوا گرم شده و گلها بر سیده مرا باید که گل بینم تا چشم من از آن بر آساید.  
 در گازرگاه می رفتم در باغچه لاله ها دیدم بقدر سکره (۱) سخت نیکو که ممکن  
 نبود که بیش از آن لاله بود.»

حضار گرامی !

چون مباحث تحقیقی و نقد منطقی و ادبی در اطراف شخصیت و افکار و آثار  
 خواجه بزرگوار بمجالس بعد موقوف شده اینک اشعار ناچیز خود را می خوانم  
 میدانم سخنان ناقص به پیشگاه مقام و حال رفیعی که پیر هرات دارد و در محضر این  
 همه دانشمندان بدان می ماند که شیخ بزرگوار سعدی گفته بود :

دیدم گل تاز و چند دسته  
 برگنبه — بدی از گیاه بسته —  
 گفته ام چه بود گیاه ناچیز  
 تا در صف گل نشینا، او نیز  
 بگریست گیاه و گفت خاموش  
 صحبت نکند کرم فراموش  
 گر بسی هنرم و گر هنر مند  
 لطف است، امیدم از خداوند.

بودگر دیده دل را فروغ از نور بیداری  
 جهانی بیکران بیند برون زین چرخ زنگاری  
 جهانی از حدود قید و شرط فکر ما بالا  
 جهانی از فتور و هم بر ظن عقل مآعاری  
 نه بر ماه دلارایش خوف حادثه عارض  
 نه بر مهر دل افروزش غبار تیره شب طاری  
 نه هرگز خوف را بر ساحت امنش حکمرانی  
 نه هرگز حزن را بر عرصه قدسش کسله داری  
 جهانی کاندر آن نوزاد گمان آرزو هارا  
 نموده عشق گاهی مادری، گاهی پرستاری  
 ثواب آنجا نباشد جز کمال رحمت و رافت  
 چنان کانجا نباشد جز دل آزاری گنهگاری  
 دل آنجا کعبه جان و نیایش گناه جانا نست  
 رسی در کعبه جان گر مقام دل نگهداری  
 مدار عمر آنجا بر حساب سال و مه نبود  
 که نبود آدمی مولود نیسانی و آزاری  
 قیاس زندگی آنجا به بنیان عمل گیرند  
 که انسانرا چه باشد و ز نکوکاری و بدکاری  
 در آن مینو بهشت عدن، فرخ مردمی باشند  
 که دارند از شبستان ازل تعلیم بیداری  
 خجسته مردمی کز نور ایمان بر جبین دارند  
 نشان از بندگی، نقش از هدی، توفیق از یاری  
 دلی آینه سان دارند، کما آنجا باز میبینند  
 چه پیدایی، چه پنهانی، چه آسانی، چه دشواری

عیار دانش آنجا جز دل روشن نمیباشد  
 دل روشن بجز در نزد این مردم نه پنداری  
 خرد در ظلمت او هام چون گردید آواره  
 پناهی جز دل روشن نبودش زان شب تاری  
 بلای حرص مردانرا که زنجیر است بر گردن  
 چور و باهی فتاده پیش این شیران بصد خواری  
 کسی کوفنس سرکش را ز بدمستی عنان پیچد  
 در آن میدان بود شایان سالاری و سرداری  
 بود آنجا کمال آن دمیت حرمت دلها  
 در آنجا ره نیا بسی گداز دل موری بیازاری  
 جهان در چشم این مردم همه زیبایی و نیکی است  
 اگر اندوه اگر شادی، اگر عزت، اگر خواری  
 بجز زیبا نمی آید ز زیبا آفرین نقشی  
 نگردد حرف زشت از خا مه زیبای حق ساری  
 بشر چون مرکزی باشد که گردد در طواف آن  
 هزاران سال این گردون سرگردان پرکاری  
 همه افراد انسانی بود اجزای این مرکز  
 چه دیر رزی، چه امروز، چه نورانی، چه تاری  
 اگر عضوی زرنج دیگران غافل شود روزی  
 کمال اوست گمراهی، عروج او نگو ساری  
 جهان ماست دنیایی که پیوسته در آن باشد  
 سلامت عین بیماری و آزادی گرفتاری  
 «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل»  
 شود هر دم فرو کشتی، ملل را از گرانباری

گر انبار است این کشتی ، خدایا ناخدایانرا  
 نگه کن زان گر انباری که دار آرد سبکباری  
 خوشا مردی که روزی یافت از بخت رسا راهی  
 در آن فردوس نورانی از بن غمخانه تاری  
 خوشا پیر طریقت ، پیشوای سالکان ره  
 امام اهل عرفان - خواجه عبدالله انصاری  
 ز سوز سینه اش دریای احسانست در جوشش  
 ز مژگان قرش ابر عنایت در گهر باری  
 شکوه بوریای فقر او را بین که تا امروز  
 بنزد آستانش بر صد اورنگ جهاننداری  
 بگازرگاه شوکاند در حریمش خفته گان یابی  
 یکی در فرسلطانی یکی درزی سالاری  
 شمیم عشق آید بر مشام جان مشتاقان  
 هنوز از تریبتش گرمشت خاک کی را بیفشاری  
 مناجات دل شوریده اش جانر اصفابخشد  
 کنون هم بر سر بالین وی گر گوش بگذاری  
 تپش های دل سوزان او را بشنوی هر دم  
 به آواز آلهی های وی گر هوش بگماری  
 زبور جان و مزمار دل و موسیقی روحست  
 سخنهایی که شد از خامه فیاض او جاری

اثر نگهت

## شیوه‌ها و دوره‌های نشر فارسی

**آغاز نشر در ی:** جمله‌ها و اشعار هجایی زبان دری که توسط کتابهای عربی یا فارسی (مانند: البیان والتبیین، اثر جاحظ متوفی ۲۵۵، عیون الاخبار و طبقات الشعراء، اثر ابن قتیبه مدینوری متوفی ۲۷۰، تاریخ الرسل والملوک اثر ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰، اغانی اثر ابو الفرج اصفهانی متوفی ۳۵۶ هجری و تاریخ سیستان...) به اواسط قرن اول هجری و اوایل قرن دوم و بسرزمینهای بلخ و سیستان تعلق میگیرد.

قدیمترین شعرهای عربی و ضعی زبان دری نیز یاد هر ات و سیستان و یاد بلخ و مرو و سغد در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری بوجود آمده است و به قدریچ در دوره صفاریان و سامانیان انکشاف کرده و در قرن چهارم و نیمه اول قرن پنجم - یعنی در دوره ترقی آل سامان دوره اول غزنوی - به اوج کمال رسیده است. بنابراین، از عمق و دقت و پختگی و سلاست اشعار اواخر قرن سوم و قرن چهارم، بخوبی آشکار میشود که ممکن نیست این زبان با چنین اشعار مولود دوسه قرن پیش بوده بعد از اسلام بمیان آمده باشد و چند قرن پیش از اسلام سابقه نداشته باشد.

(۱) مقدمه جلد دوم سبکشناسی، حاشیه شماره ۴ و کتاب (افغانستان) چاپ انجمن

آریانا دائرة المعارف، صفحه ۱۶۵

در قسمت نشر، نخستین آثار مدون زبان دری که بدست ما رسیده و در سیستان و بلخ یا سمرقند و بخارا نگارش یافته از سال ۳۴۰ هجری پیشتر نیست؛ اما نمیتوان قبول کرد که نشر فارسی در همین آوان به وجود آمده باشد؛ زیرا نخست، آنسان که پیشتر گفتیم، بعضی جمله های فارسی دری در کتاب های عربی مشاهده میشود و در نتیجه نشر فارسی از قرن سوم هجری هم پیشتر میرود. دوم اینکه تا چند سال پیشتر، مقدمه شاهنامه، ابو منصور (سال تألیف ۳۴۶ هجری) را نخستین نشر موجود زبان دری میدانستند تا آنکه اثر مدون دیگری بنام «رساله احکام فقه حنفی» یا رساله در عقاید حنفی (۱) یافته شد و بدین وسیله، تاریخ نگارش نخستین نشر دری مدون، چندین سال بطرف اوایل قرن چهارم پیش رفت. با این ملاحظه، میتوان گفت که اگر اسناد تاریخی دیگری بمیان آید و آثار منشور دیگری یافته شود، تاریخ نگارش نخستین آثار منشور دری، پیش و پیشتر خواهد رفت. سوم اینکه اگر ترجمه منشور کلیله و دمنه از عربی بفارسی، توسط ابوالفضل بلعمی و زیر نصربن احمد سامانی، از میان نمی رفت و موجود میبود تاریخ قدیمترین نشر دری مدون به حدود سال ۳۰۰ هجری میرسید؛ آنسان که از مقدمه شاهنامه پرمی آید، ابو منصور معمري نویسنده شاهنامه، منشور (۳۴۶ هـ) که به زمان بلعمی خیلی نزد يك و شاید معاصر او بوده است در مقدمه شاهنامه ما را از وجود این ترجمه می آگاهانند. چهارم اینکه به یقین میتوان گفت در زبان دری آثار و مکتوب ها و رسایل و تألیف های زیادی خیلی پیش از آغاز قرن چهارم و همچنین در طول قرن چهارم و بعد از آن موجود بوده است که متأسفانه به اثر تصاریف اندو هناک و جبران ناپذیر روزگار از میان رفته و بما فرسیده است. زیرا «روش نویسنده گی و عبق و دقت و روانی آثاری که از قرن چهارم باقی مانده است بخوبی آشکار میشود که نشر دری سابقه یی طولانی داشته و نشر نویسان این دوره دنباله سبک قدیمتری را که چند قرن مدت آن بوده است گرفته باتصرف هایی چند از قبیل ادخال لغت های تازه وارد عربی، بکار بردن قانون ترجمه از زبان تازی و تقلید مختصری از نشر قرن سوم هجری عرب، سبک قدیم و ابا احتیاجات جدید تطبیق کرده اند؛ زیرا نشر ابو منصور معمري و ابوالفضل بلعمی و ابوالموء ید بلخی نشری نیست که بتوان آن را مولود يك قرن دانست و نیز مشکل است که

(۱) نسخه خطی این رساله بقول دکتر محمد مع

مایه و پایه آن نثر را در نثر پهلوی جو یا شویم. (۱) «امادر اینکه نویسنده گان آن عصر، چه کسانی بوده اند با کمال تأسف باید اعتراف کرد که درین باب اطلاعات ما بسیار ناقص است و غیر از چند تن مشهور که از آنان آثاری باقیمانده است مانند معمری و ابوالمؤید و بلعمی و چند تن دیگر، از دیگران که بدون شك گروهی بزرگ بوده اند خبر نداریم و بالعجله با تأکید و اصرار اینکه سامانیان در زنده کردن آداب و ثقافت باستانی داشته اند نمیتوان باور کرد که در آن عصر تنها ترجمه تاریخ و تفسیر طبری، شاهنامه ابو منصور و گرشاسپنامه ابوالمؤید به پارسی تألیف شده باشد. پس ناچار باید چنین فرض کنیم که در سایر علوم و فنون ورشته های ادبی و اجتماعی و دینی هم آثار و تألیفات و کتابهایی داشته اند، چنانکه می بینیم که مؤلفان عربی آن دوره مانند ابوزید بلخی و شهید بلخی و سایر ادیبان و گویندگان معاصر سامانیان، همه به قاری صاحب تألیفات متعدد بوده اند و ناگزیر با تشویقی که از طرف پادشاهان سامانی و امرای ایشان به عمل می آمده است کتابهای فارسی نیز خود بایست بیش از این می بود که اکنون در دست است و بدون شك مانند دیوانهای شعرو آثار دیگر، از میان رفته است.» (۲)

**شیوه ها و انواع نثر دری:** نثر دری از لحاظ شیوه و اسلوب نگارش، چهار مرحله

مختلف را طی کرده است:

- (۱) نثر ساده و مرسل
- (۲) نثر مصنوع و مشکل یافنی و صنعتی
- (۳) نثر مسجع و آهنگدار
- (۴) نثر ساده و جدید

که ازین میان، نثر مسجع گاهی به ظهور می رسیده و دوره خاصی نداشته است و نثر مشکل و مصنوع به درجه های مختلف شدت و ضعف، در طی قرنهای پیاپی تا دوره معاصر، رایج و معمول بوده است.

نثر دری دو مدت طولانی مزار سال، که از زمان نگارش نخستین اثر بدون یافته شده تا امروز،

(۱) سبکشناسی، ج ۲

تاریخ و گذشته آن را تشکیل میدهند؛ به انواع رایشکال گوناگون نوشته شده است. در اینجا، نظریه اختصار موضوع، انواع آثار، نظریه فارسی به صورت خیلو، مختصر فهرست وار ذکر میشود:

### الف) انواع نشر در گذشته

- ۱- مکتوبها و رسائل و فرمانهای رسمی و دولتی
- ۲- نگارشهای استدلالی (نثرهای علمی و فلسفی و تحقیقی)
- ۳- نشر تاریخی و تراجم احوال
- ۴- داستانهای طولانی (مثلاً «سک عیار»، «چهار درویش» و غیره)
- ۵- حکایتها (قصه های کوتاه)
- ۶- حکایتهای اخلاقی (پارابل: قصه ساده و کوتاهی که به غرض شرح يك نکته اخلاقی، گفته شده باشد)
- ۷- مقامه (نوعی از قصه، کوتاه که از زبان دیگران نقل شده و با صنایع و تسکلفات لفظی و محسنات بدیعی بیان شده باشد)
- ۸- مناظره (دایلاگ) و سوال و جواب (که در برخی از نگارشهای علمی و دینی و ادبی، از آنها استفاده میشده است)
- ۹- فیبل (حکایتها بی که از زبان حیوانات و پرندگان گفته میشد)
- ۱۰- داستانها و حکایتهای عامیانه
- ۱۱- شرح حال خویشان و سفرنامه

ب) انواع نشر معاصر: در دوره معاصر، علاوه بر نگارشهای استدلالی و نثرهای تاریخی که در هر زمان و در هر جامعه موجود بوده است؛ و ادامه برخی از انواع نشر که در گذشته معمول بوده، انواع آتی نشر در زبان فارسی افغانستان به میان آمد و شیوع یافت.

- ۱- داستان یا ناول یا رومان (به مفهوم غربی آن)
- ۲- داستان کوتاه، شاروت ستوری (به مفهوم غربی آن)
- ۳- نقد و تبصره (ایسی ادبی و انتقادی)
- ۴- درامه یا نمایشنامه (و هم رادیو درام)
- ۵- دیالوگ (به صورت مستقل)
- ۶- اتوبیوگرافی و بیوگرافی (به مفهوم غربی آنها)
- ۷- یادداشتها و خاطرات
- ۸- پارچه های ادبی یا نثرهای شاعرانه
- ۹- نگارشهای عامیانه و محاوره ای
- ۱۰- نگارشهای خنده آور و انتقادی دارای مفاهیم جدی

## ۱۱- نگارهای ژورنالیستیک

## ۱۲- انواع گوناگون ترجمه از زبانهای مختلف

**دوره‌های نشر در زبان نگارش:** مانند دیگر پدیده‌های اجتماعی، با گذشت روزگار و با تماسهای

بازرگانی و سیاسی و فرهنگی اقوام و با تأثیر عوامل گوناگون اجتماعی، آهسته آهسته تغییر میکنند؛ زمانی راه تکامل می‌یابد و گاهی هم به سوی انحطاط می‌رود و به هر حال با سیر وقفه ناپذیر زمان دستخوش تحول و تطور می‌شود. زبان نگارش در زبان‌های دیگر، از روز پیدایش تا کنون، با این تطور و تغییر روبه‌رو شده است و در هر عصری مطابق ایجابات و شرایط و نیازمند بهای آن، رنگ خاصی به خود گرفته است. با تغییرات املایی، لفظی، گرامری و انشایی مواجه گردیده، گاهی یک دسته لغات متروک شده و دسته‌ی جدیدی از کلمه‌ها به میان آمده، زمانی معنای یک دسته الفاظ تغییر خورده یا معنای یک کلمه توسعه یافته و کلمه‌ها در موارد گوناگون و به مفاهیم مختلف به کار رفته یا مترادف‌ها و معانی مجازی و به افزونی گذاشته، با تسلط عربی و مغولها کلمه‌های زبان شان مقداری کلمه‌های عربی و با هجوم ترکان و غزها و مغولها کلمه‌های ترکی و مغولی در آن راه یافته، بر اثر تقلید از عربی و هنرنامه‌ی‌های یهود خود فارسی - گویان به سوی تکلف و تصنع و پیچیدگی سوق داده شده و به سبب انحطاطهای اجتماعی و پیشامد رویدادهای درد انگیز و ناگوار زمانی راه انحطاط و بتدال پیموده است. پس از استعمار هند کلمه‌های انگلیسی وارد و بعد از سقوط ماوراءالنهر کلمه‌های روسی در زبان دری داخل شده است و در دوره معاصر به اثر تماسهای افغانستان با کشورهای غربی کلمه‌ها و مصطلحات بیشتر انگلیسی و فرانسوی و اردو زبان شده و در عصر ترجمه از زبان اروپایی - مانند دوره غلبه زبان تازی (از قرن ششم هجری تا همین اواخر) - بدبختانه از نظر برخی قواعد دستوری و طرز جمله‌بندی هم به زیر تأثیر زبانهای بیگانه کشانیده شده است. اما به هر حال با تأثیر شئون مدنی و تکامل مظاهر اجتماعی، زبان دری نیز به تدریج به سوی تکامل می‌رود و ناگزیر پس ازین هم در این سیر تحول، گردش و تطور خود را دنبال خواهد کرد.

|                                                                                     |                                        |
|-------------------------------------------------------------------------------------|----------------------------------------|
| عهد چنگیزی و چغتایی<br>۶۱۷ - ۷۶۰ هـ                                                 | ۳- دوره سوم                            |
| « امرای کُرت اوایل قرن هفتم - ۷۹۱ هـ                                                | نثر صنعتی و مشکل                       |
| « قیاموری ۷۷۱ - ۸۰۷ هـ                                                              |                                        |
| « قیاموریان هرات ۸۰۷ - ۹۲۰ هـ                                                       | ۶۱۷ - ۹۲۰ هـ                           |
| استیلای موقت صفویها و اغتشاش شیانیها<br>تسلط مغول هند ، با بر در ربع اول قرن دهم    | ۴- دوره چهارم                          |
| عهد هوتکی ۱۱۲۱ - ۱۱۵۱ هـ                                                            | انحطاط نثر                             |
| « ابدالی هرات ۱۱۲۹ - ۱۱۴۱ هـ                                                        |                                        |
| « دولت ابدالی (سنو زایی) ۱۱۶۰ - ۱۲۵۸ هـ                                             | ۹۲۰ - ۱۳۱۹ هـ                          |
| « اول محمد زایی ۱۲۵۹ - ۱۳۱۹ هـ                                                      | ۵- دوره پنجم                           |
| دوره معاصر از ۱۳۱۹ هجری مطابق ۱۲۸۰ شمسی از زمان<br>امیر حبیب الله خان شهید تا اکنون | نثر ساده جدید<br>از ۱۳۱۹ هجری تا امروز |

### مختصری از خصوصیتها و ممیزات هر دوره و نمونه آثار آن :

- (۱) در دوره نخست ، نثر دردی ساده و روان و موجز و با جمله های کوتاه و عاری از صنایع لفظی بود و لغت های عربی در آن خیلی اندک و بین پنج و ده درصد بود ؛ نمونه کامل این مکتب تاریخ بلعمی ، حدود العالم ، تاریخ سیستان ، التفهیم بیرونی و زین الاخبار گردیزی است .
- (۲) از آغاز دوره دوم و از اواسط قرن پنجم هجری نثر عربی در نثر دردی تأثیر کرد ؛ جمله ها طولانی شد و لغت های عربی روبه زیادی گذاشت . در بخش دوم این دوره صنایع بدیعی و سجع و موازنه در نثر افزونی یافت . نمونه آثار این دوره تاریخ بیهقی ، قابوسنامه ، مناجات نامه ، خواجه عبدالله انصاری ، سیاستنامه ، مقامات حمیدی ، مرزبان نامه و کلیله و دمنه است .
- (۳) در دوره سوم نگار شهای س

فرمانروایی امیر شیرعلی خان (دوره دوم ۱۳۸۵-۱۳۹۶ هـ) صورت گرفت: شخصی به نام عبدالقادر رویدادهای جنگشروسی و عثمانی را از «لندن تایمز» به زبان دری در سال ۱۲۹۴ هـ (مطابق ۱۲۵۵ ش) به نام «عظنامه» ترجمه کرد (۱) به هنگام مبارزه های آزادیخواهی افغانیان اندکی پیش ازین دوره تا استرداد استقلال، روح حماسی بار دیگر پدیدار شد و همچنانکه در شعر باعث به میان آمدن اشعار رزمی و جنگنامه ها گردید در نشر نیز سبب پیدایش آثار و نوشته های رزمی شد.

پیش از آغاز این دوره، در مرتبه دوم پادشاهی امیر شیرعلی خان، برای نخستین بار جریده و مجله «شمس النهار» به نگارندگی عبدالقادر پیشاوری منتشر شد و روزنه یی جدید از جهان بیرون در برابر ملت افغان گشوده شد.

از سال ۱۳۱۹ هـ (۱۲۸۰ ش) به بعد - که آغاز دوره معاصر است در همه شوق و نازندگی و مظاهر اجتماعی تغییرات و پیشرفتهایی به ظهور رسید که گاهی تدریجی و آهسته و زمائی سریع و جنبش آسوده است. این دوره شصت ساله در ساحه های ثقافتی و فرهنگی از چندین لحاظ دارای امتیاز و برجستگی است: از نظر نامه نگاری و ژورنالیزم (۱)

از نگاه تحقیقات و تبعات تاریخی

از راه گذر پیشرفت ادبیات و تجدید ادبی در شعر و نثر

از لحاظ تحقیقات و تألیفات علمی در زمینه های مختلف

از حیث ترجمه های ادبی، تاریخی و علمی از زبانهای خارجی

در سال ۱۳۲۸ هـ (۱۲۹۰ ش) جریده مشهور «سراج الاخبار» به نگارندگی محمود طرزی به انتشار آغاز کرد و گذشته از مضامین و مقاله ها، آثار و تألیفات و مجموعه اشعار و ترجمه های طرزی در چاپخانه های آن عهد به چاپ رسید. در نشرات این عهد، نشانه های از بیان آزادانه به چشم می خورد. نخستین ترجمه، ناول ارو

« انیس » به نگارندگی محی الدین انیس ( مولف کتاب بحر ان و نجات ) ، چندین جریده و مجله و روزنامه دیگر در پایتخت و همچنان در شهرهای ولایات ( خان آباد ، مزار شریف ، هرات ، قندهار ، مشرقی ) انتشار می یافت . عزیزالرحمان فتحی و میر غلام محمد غبار از جمله نخستین کسانی هستند که بالترتیب در مجله آینه ، عرفان و جریده امان افغان به نوشتن پارچه های ادبی پرداختند . همچنان سبک خاص نگارش هاشم شایق و همدیفان او در کابل و طرز نگارش شاه عبداللهمی و سید محمد دهقان بدخشی در خان آباد - که از نفوذ طرز های بیگانه جلوگیری میکرد - قابل یاد آوری و درخور ستایش است . نکته دیگری که باید ذکر شود آنست که درین سالها توجه بیشتر به نشر و نگارش معطوف شد چنانکه در جراید و مجلات این عهد ، شعر کمتر به نظر میرسد .

ازد لو ۱۳۰۷ تا میزان ۱۳۰۸ ، که دوره تاریک وازد و هبار دیگری در تاریخ افغانستان است ، همه اوضاع مدنی و احوال اجتماعی دستخوش آشفتگی و بحران و نا به سامانی و انحطاط گردید ولی خوشبختانه مدت آن خیلی کوتاه بود .

در سالهای بین ۲۳ میزان ۱۳۰۸ و ۱۶ عفر ۱۳۱۲ ، اگر چه دوره یی کوتاه بود ، افغانستان به پیشرفتهای تازه دیگری نایل شد . جریده اصلاح که چند ماه در یکی از دهکده های جنوبی نشر میشد ، نامه معروف این عهد است و در آغاز همه مطالب قابل ابلاغ و انتشار به صورت فشرده و متراکم در آن انتشار می یافت تا به تدریج جراید و مجلات دیگری در مرکز و برخی از ولایات به ظهور رسید . تأسیس انجمن ادبی و انتشار مجله مشهور و وزین کابل ( که با مجله های معروف کشورهای همسایه برابری و همسری بلکه سبقت میکرد ) به پیشرفت ثقافت و ادبیات و تاریخ افغانستان کمکی به مزا کرد . باید گفت درین مدت بار دیگر توجه بیشتر به شعر مبذول شد .

از سال ۱۳۱۲ به بعد ، نه تنها تحولات و پیشرفتهای سابق ادامه یافت بلکه در بیشتر ساحت های حیات اجتماعی و در زمینه های دانش و ادب و عرفان تغییرات و دیگرگونی هایی به ظهور رسید و بیشتری از عناصر جدید مدنیت مادی و معنوی غرب در جامعه مارا با ز کرد که ذکر آن همه درین مختصر نمی گنجد . در ساحت مطبوعات و نشریات نیز روز به روز پیشرفتهایی به عمل آمد . بیشتری از جراید که در دوره های گذشته در مرکز و ولایات به میان آمده بود

و میمنه، غزفی و تخارستان، قندهار و پروان ... گویندگان و نویسندگان جوان و نوپرد از وبافوق و پرشور و محقق، به کار دانش و ادب و تاریخ پرداخته اند که از ان میان برخی روی در نقاب خاک کشیده اند و برخی دیگر زنده هستند و از تحقیق و تألیف و نگارش و تدریس و راهنمایی باز نایستاده اند و به تمقیب آنان، نسل جوان معاصر پایه عرصه وجود گذاشته است و در عین آنکه راه گذشتگان و پیران خردمند و دانش پرورده خویش را با بزرگداشت و قدردانی از آنان، می پیماید؛ کارهای آنان را تکمیل میکند و مطابق ایجابات عصر و زمان خود متوجه ابتکار و نوآوری نیز است.

خواننده محترم متوجه خواهد شد که مختصات دوره های دیگر را در سه چهار سطر بیان کردم ولی در باب دوره معاصر سخن تا این حد به درازا کشید و هنوز هم از صد یکی را نگفته ام و تا کنون از نویسندگان این دوره و آثارشان نیز به حیث نمونه نام نبرده ام. اگر این نوشته خیلی مختصر، نقایصی دارد و به موضوع صرف «اشاره ای» میکند و آن راه بیان «نمیدارد و یا از بعضی نویسندگان نامی برده نشده است، مرا معذور خواهند داشت، زیرا اگر در ادبیات معاصر افغانستان یا وجهی از وجوه آن، کتاب ضخیم و قطوری نیز نوشته شود با زهم ممکن است از «نقایص» یا «نواقص» عاری نباشد.

اکنون چند تن از نویسندگان و آثارشان را به حیث مثال نام می برم:

۱- محمود طرزی (نگارنده، اخبار، مترجم از ترکی، نویسنده ادبی)

از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی، ترجمه، جزیره پنهان

۲- محی الدین انیس (نگارنده، اخبار، موه لف و نویسنده)

بحران و نجات

۳- قاری عبد الله ملك الشعراء (موه لف، مترجم از اردو و عربی، نویسنده)

فن معانی، تاریخ اد

- ۹- شاه عبد الله یمنگی بدخشی (نگارنده اخبار، موه لف، نویسنده)  
ارمغان بدخشان، لغات زبانه‌های پامیر
- ۱۰- سید محمد دهقان (نگارنده اخبار، نویسنده ادبی و اجتماعی)
- ۱۱- عبدالحی حبیبی (موه لف، محقق، نویسنده)  
تعلیق و حواشی طبقات ناصری حواشی طبقات الصوفیه ...
- ۱۲- میر غلام محمد غبار (موه رخ، نویسنده ادبی، موه لف)  
یک قسمت تاریخ ادبیات افغانستان، تاریخ افغانستان پس از اسلام، تاریخ افغانستان جلد سوم، فصل اول
- ۱۳- احمد علی کهزاد (نگارنده مجله، موه رخ، موه لف و به زبانهای انگلیسی و فرانسیسی  
نیز نوشته است)
- تاریخ ادبیات افغانستان پیش از اسلام، تاریخ افغانستان پیش از اسلام، با لاصفا ...
- ۱۴- محمد کریم نریهی (موه لف و محقق و نویسنده)  
تاریخ ادبیات افغانستان تا حمله مغول
- ۱۵- عزیز الرحمان فتحی (نخستین داستان نویس و نویسنده پارچه های ادبی)  
در پای نستر و چند داستان دیگر
- ۱۶- محمد انور پامل (نگارنده، مجله و نویسنده ادبی و اجتماعی)
- ۱۷- محمد ابراهیم صفا (موه لف و محقق و نگارنده اخبار)  
مختصر منطق، یک قسمت تاریخ ادبیات افغانستان
- ۱۸- غلام جیلانی جلالی (موه لف و محقق)  
تاریخچه تحقیقات متون فارسی
- ۱۹- خلیل الله خلیلی (موه رخ، موه لف و نویسنده ادبی)  
سلطنت غزنویان، احوال و آثار سنایی فی نامه مولانا بلخی ...
- ۲۰- سرور جوها (نگارنده اخبار، نویسنده ادبی و اجتماعی)
- ۲۱- پاینده محمد زهیر (موه لف و نویسنده ادبی)  
تاریخ معارف در افغانستان
- ۲۲- فکری سلجوقی (نگارنده اخبار، موه لف و نویسنده)
- ۲۳- دکتر میر نجم الدین انصاری (محقق و موه لف و مترجم از انگلیسی و نویسنده)
- ۲۴- میر امان الدین انصاری (موه لف و محقق و مترجم از انگلیسی)  
اساسهای علم تربیه، روحیات عمومی، جیاالوجی صنف دهم و چندین ترجمه.
- ۲۵- میر امین الدین انصاری (نگارنده اخبار، نویسنده)

- ۲۶ - میر محمد صدیق فرهنگ (نگارنده اخبار، موه لف و محقق و نویسنده)  
از نظر ادبیات، سه داستان کوتاهی که چند سال پیش نوشته خیلی با ارزش است.
- ۲۷ - داکتر عبدالرحمان محمودی (نویسنده ادبی و اجتماعی)
- ۲۸ - محمد علی خروش (نگارنده اخبار، نویسنده اجتماعی)
- ۲۹ - فیض محمد انگار (نگارنده اخبار، نویسنده اجتماعی)
- ۳۰ - علی احمد نعیمی (نگارنده مجله، نویسنده، مترجم از فرانسیسی)  
یک قسمت تاریخ ادبیات افغانستان، تاریخ افغانستان، جلوسوم، فصل دوم.
- ۳۱ - محمد علی میوندی (موه رخ، برخی از کتابهایش را به زبان انگلیسی نوشته است.)
- ۳۲ - عبدالرزاق فراهی (نویسنده ادبی و اجتماعی)
- ۳۳ - خانم رقیه ابوبکر (نویسنده و مترجم از فرانسیسی)  
گلهای خودرو، ترجمه های آنکارا نین، ولانتین، کلویا ترا
- ۳۴ - علی محمد زهما (موه لف و مترجم از انگلیسی)  
مقالات فلسفی و اجتماعی، یک قسمت تاریخ ادبیات افغانستان، ترجمه سرگذشت تمدن ...
- ۳۵ - عبد الغفور پرشنا (درامه نویس)
- ۳۶ - عبدالرشید لطیفی (درامه نویس و مترجم)
- ۳۷ - ماگه رحمانی (موه لف)  
پرده نشینان سخن گوی.
- ۳۸ - داکتر عبدالاحمد جاوید (موه لف نویسنده، نگارنده مجله)  
بخش انتقادی دراملا و افشای فارسی، تاریخ ادبیات فارسی تا پایان دوره غزنوی.
- ۳۹ - محمد حسین غمین بدخشی (ناول نویسی که درین سالها خاموش است)  
دوشیزه که فریبم داد ...
- ۴۰ - عبر الرحمن پژواک (نویسنده داستانهای کوتاه محلی و تخیلی هر دو)
- ۴۱ - محمد اعظم عییدی (نویسنده داستان کوتاه که درین سالها قلم را یکسو گذاشته است)
- ۴۲ - محمد حیدر ژوبل (نگارنده مجله، موه لف و محقق و نویسنده داستان کوتاه)  
تاریخ ادبیات افغانستان، نگاهی به ادبیات معاصر در افغانستان، بی بی مهر ...
- ۴۳ - محمد یوسف آینه (نویسنده ادبی، نگارنده اخبار و مجله)
- ۴۴ - سید محمد سلیمان (ناول نویسی که در همین سالها آغاز کرده است)
- ۴۵ - سراج الدین و حاج (نویسنده ادبی و مترجم از آلمانی، نگارنده اخبار و مجله)

ترجمه آخرین تعطیل هفته و مجموعه داستانها به نام انتقام ....

۴۶ - سید عهدالله قدری پور (مترجم از آلمانی)

ترجمه جزیره آرزوها

۴۷ - محمد شفیع رهگذر (نگارنده مجله نویسنده و مترجم)

داستان حاکم

۴۸ - محمد یونس سرخابی (نویسنده ادبی و اجتماعی)

۴۹ - محمد حسین بهروز (مؤلف و محقق)

۵۰ - محمد رحیم الهام (مؤلف ، نویسنده ، مترجم)

۵۱ - انجنیر عطایی (نویسنده ادبی و اجتماعی ، نگارنده اخبار)

۵۲ - غلام سرور گویا اعتمادی (مؤلف مترجم ، نویسنده و نگارنده اخبار)

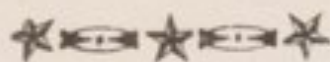
۵۳ - محمد علی رونق (درامه نویس و مترجم درامه)

محمد رحیم شیدا (نویسنده ادبی و اجتماعی ، نگارنده اخبار)

۵۵ - محمد موسی نهمت (درامه نویس و مترجم درام)

چون نام نویسندگان و آثارشان را از حافظه نوشته ام فقط همان کسانی را که اسمشان به یادم

بود و همان آثاری را که به خاطر داشتم تذکره کردم .



ترجمهء میر حسین شاه

De Lacy O' Leaty

## تصوف

طریقت یا تصوف اسلامی، که در قرن سه هجری، بروز کرد، تا حدی تابع نفوذ مدنیت یونان بوده و بر فلاسفه عصر ابن سینا و دوره های بعد او تأثیر قابل ملاحظه داشته. کلمه صوفی از صوف که به معنی پشم است گرفته شده است، باین ترتیب معنی صوفی پشمینه پوش می شود. پس صوفی مردی است که بر ضای خاطر ساده ترین لباس را انتخاب نماید و از هر نوع خوش گذرانی و خود فروشی اجتناب ورزد. بزبان فارسی معادل این کلمه را پشمینه پوش می آرند و این خود دلالت میکند بر اینکه کلمه صوفی با پشم و پشمینه پوشی رابطه بسیار نزدیک دارد. بعضی از نویسندگان عرب این کلمه را از صفا مشتق میدانند و آنرا با کسیکه در اصول اخلاقی سخت گیری زیاد دارد قرین می سازند. عده ای از دانشمندان عربی اصالت آنرا به کلمه سوفوس یونانی میرسانند و هر دو اشتباه است. در تصوف بر ریاضت کشی و اجتناب از تن آسائی و انتخاب لباس ساده و خشن اهمیت بیشتری قابل شده اند. ولی اگر این کارها را ریاضت کشی بدانیم با مسئله دیگری روبرو می شویم و آن اینکه ریاضت کشی اصلاً خلاف تعلیمات اسلام است و با اخلاق متقدمین اسلام مغایرت دارد. این قول را می توانیم از لحاظی درست و از لحاظی نادرست بدانیم صحت و سقم آن به معنی یسی که از کلمه ریاضت کشی میگیریم رابطه بسیار نزدیک دارد همچنانکه در تاریخ رهبانیت مسیحیت، یا مرتاضان ادیان هندی یا بعضی از صوفی های متأخر می بینیم ریاضت کشی عبارت است از اجتناب از لذات و آزادی های معمول زندگی، مخصوصاً از دواج و کارهاییکه روح را گرفتار میکنند و از صعود باز میدارد. ریاضت کشی باین معنی مخالف شریعت اسلام است، و مسلمان ها آنرا بدعت می شمارند.

ولی همین کلمه را می توانیم بمعنی تقوی و سادگی ای که مبنی بر اجتناب از خوشگذرانی و خود فروشی باشد بگیریم. مطابق این معنی مرد ممکن است بر غبت زندگی ساده اختیار کند و ترك نفس نماید. ریاضت کشی باین معنی علامت ممیزه مسلمانان صدر اسلام بود و آن با زندگی دنیا فی عصر بنی امیه اختلاف داشت. این زندگی ساده و صدر اسلام همیشه مورد تقدیر مسلمانان ها بوده و عر خین همیشه از پرهیز گاری خلفای راشدین به ستایش یاد میکنند و علاوه می نمایند که آنها از فقر با کث نداشتند، بلکه به غرض پیروی از پیغمبر اکرم (ص) و برای اینکه با مردم برابر باشند زندگی بسیار ساده داشتند. در اوایل اسلام این سادگی علامت ممیزه مرد مسلمان بود و با همین خصلت مسلمان واقعی خود را از پیروان بنی امیه جدا میدانست. مواردی از همین خاصیت هم اکنون بین مسلمانان هادیده می شود. این مردم صوفی نبودند و می توانیم آنها را پیشروان صوفیه بشناسیم. الفخری پس از ذکر پرهیز گاری خلفاء میگوید آنها با این ترك نفس میخواستند خود را از شهوات نفسانی رهایی بخشند الفخری میخواهد مفکوره نازه تری را در عمل قدیمی تری سراغ کند خلفاء در واقع میخواستند به کمال سادگی از سنت پیغمبر دقیقانه پیروی نمایند

اسلام از زندگی پیشروان خود الهام گرفته بودند. آنها خوش گذرانی را بدعت میدانستند و از آن اجتناب می نمودند و آن درست مشابه روحیه ای است که بین پیامبران عبری قدیم دیده شده، در حالیکه صوفی ها هوا خواه جدی و مجذوب سنت نبودند. آنها آزادی نفس را مانع جسمی میدانستند و گمان میکردند که این مانع روح را از ترقی باز میدارد. این طایفه اصلاً جانشین و قائم مقام صحابه نیستند بلکه تحت افکار جدیدی که تا آنوقت در اسلام تازه بود قرار دارند اما از روی ظاهر نتیجه ها یکی بود و همین نتیجه هر دو را با هم مربوط ساخت و بعد ها متقیان قدیم را با مرتاضان بعدی یکی پنداشتند. اسلام در اوایل زیر تأثیر انگیزه خوف قرار گرفته بود. این خوف بیشتر بر سخت گیری های خداوند متکی نبود بلکه بر عدالت خداوند، بر آگاهی بنده از گناه، و ناچیزی خودش و زندگی گذران این دنیا بنا داشت. حواس بندگان به شدت بر قیامت و بیم بندگان گناه کار تمرکز یافته بود و این از تعلیماتی است که حتی خواننده سطحی می تواند آنرا در قرآن بیابد. این مطالب، با وجود آنکه در اشعار عرب میلا نی جانب غم و اندوه دیده شود با روح عرب سازگار نیست. نتیجه حتمی این تعلیمات زهد (بمعنی تقوی) گرد

از شرح زندگسی و گفتار ایشان طریقه زهد و تذکره الایوبی بمیان آمد که در آن بآیین توبه و ترک نفس آنها بیشتر توجه شده است. مهمترین آثار تعلیمات معروف کرخی است که از آن می توانیم تعریف تصوف را نقل کنیم. او تصوف را «ادراك حقایق الهی» میدانده و همین تعریف با آنندکی تغییر معرف مایه تصوف بعدی قرار گرفت.

آیا می توانیم منشأ این زهد و انزوا ی قدیم را پیدا کنیم؟ وان کریمر *Von Kremer* (Herrck p.67) این نوع زهد را رشد عمل خاص عربی میدانند و آنرا تابع نفوذ مسیحی های پیش از اسلام می شمارد. مامی دانیم که اعراب بارهبانیت مسیحی در اراضی حواشی بیابان سوریه و دشت سینا آشنا بودند. راجع باین مطلب شواهدی در نوشته های بعضی از مسیحیون مانند نیلوس *Nilus* و شعرای عرب چون امرء القیس موجود است.

اعراب با زهد و گوشه نشینی آشنایی داشتند، احادیثی بمارسیده است که اولین وحی بر پیغمبر

در اواخر قرن سه عیلامی از تصوف جدید دیده شد، این تصوف از عقاید مذهبی غیر عقایدی که در صدر اسلام شیوع داشت، الهام می‌گرفت. از این نوع افکار حکمت الهی جدیدی که نامدنی آنرا عقیده خالص اسلامی نمی‌شماردند، بوجو آمد. ریاضت کشی هنوز هم وجود داشت، ولی این ریاضت کشی از طرفی در طلب فقر و ترك نفس صفت اختصاصی معینی بخود گرفت، و از طرف دیگر مقام آن اندکی پایین آمد و مرحله‌ای از حیات صوفی پنداشته شد که در اصطلاح تصوف آن را سفر مینامند. فقر که بین مسلمانان صدر اسلام بحیث پیروی از سنت پیغمبر و صحبا به کرام و اعتراض بر حیات پر تجمل اموی‌ها احترام می‌شد، در این وقت اهمیت بیشتری یافت و عمل پارسامندی گردید. این تغییر را مخصوصاً در داود طائسی (وفات ۱۶۵) او مال دنیا را به حصیر و آجری منحصر ساخت و علاوه ازین دو قرهء کوچککی داشت که از آن آب می نوشید. در مراحل بعدی فقر مقام مهمی می‌گردد و اصطلاحات فقیر و درویش با صوفی معادل میشود. ولی در تعیمات تصوف فقر مذهبی تنها به معنی دوری از مای





تبلیغ دین خود - خود خلی فی - ال بودند و صومعه های آنها در بلخ وجود داشت و خیلی قابل توجه است که می بینیم ابراهیم ادهم مرتاض (وفات ۱۶۲ هـ) را میگویند یکی از امرای بلخ بوده که تخت و تاج خودش را گذاشته و درویش شده است. مطالعه دقیق نشان میدهد که نفوذ دین بودا خیلی زیاد نبوده زیرا اختلاف فاحشی بین فرضیه های صوفی اسلام و پیرو دین بودا وجود دارد. شباهت ظاهری بین نیروای بودائی (nirvana) و فنای تصوف - یعنی فنا ی روح در روح خداوندی - موجود است. ولی مطابق آئین بودائی روح شخصیت خود را میبازد و در متانت آرام سکون مطلق محو میشود، درحالی که صوفی اسلام همان محو شخصیت روح را تعلیم میدهد ولی مطابق عقیده اوزندگی جاوید عبارت است از تفکر مقرون بوجد جمال خداوندی. و برای فنا معادلی در آئین های هندی وجود دارد ولی آن در وحدت وجود دویداپیسی است نه دین بودا.

معروف است که اولین نماینده ط

مفکوره لادری (اعتقاد باینکه بوجود خدا یا حقایق پیشین نمیتوان پی برد . م . ) و وحدت وجود هر دو در طریقه افلاطونیان جدید (دوره متأخر) عملاً موجود است. فکر لادری آن را در علت اولی غیر مدرک می بینیم. مطابق این عقیده خدا تجلی از عقل فعال است. این عقیده بعدها در تعلیمات فلاسفه، طریقه اسماعیلی و مذاهب نظیر آن انکشاف یافت. ولی تعلیمات صوفی بر خدای شناسی که آنرا فلاسفه عقل فعال یا (Logas) مینامند، تمرکز یافته است و این عقیده به آسانی جانب وحدت وجود میروید. طریقه ای که باین ترتیب به میان آمد و جنید آنرا رویکار کرد بر سیله شاگردش شبلی، خراسانی (وفات ۳۲۵) تعلیم میشد. حسین بن منصور حلاج (وفات ۳۰۹) همدرس شبلی بود. در تعلیمات او عناصری را مییابیم که با عقیده جمهور مسلمانان مخالف است. پدران او زردشتی بودند و خودش با قرمطی ها رابطه نزدیک داشت. ظاهراً او داپیرو عقاید غلات و شیعه های افراطی می یابیم، مثل عقیده به تناسخ و حلول و امثال آن مشارالیه رابه نسبت اینکه



شده است. تصوف مسیحی، بمعنی واقعی در غرب آغاز نشد تا آنکه آثار (Pseudo Dionysius) در قرن نهم میلادی به لاتینی ترجمه نگردد و تاریخ تصوف اسلام به ترجمه حکمت الهی ارسطو آغاز شد. از طرف دیگر باید ملتفت باشیم که تصوف نیز بر حکمت الهی و دینیات تأثیر دارد. تصوف در مسایل دینی و تعبیرات اصول وابسته با آنها، سخت گیری ندارد و بنابراین، خواه بطوری شعوری باشد خواه غیر شعوری، با تعلیمات حکیمی *dogmatic* معین مخالف است و از همین لحاظ با حکمت الهی و فلسفه نظری مخالف میباشد.

به نظر سطحی طوری معلوم میشود که گویا تصوف اسلام تحت طریقه معینی آمده است. و غالباً از مراحل و مدارج مختلف تصوف صحبت می شود، ولی این مرحله ها و درجه ها مانند مذهب اسماعیلی و امثال آن رسمی نیست، بلکه منازل مختلف را در راه تقدس شخصی نشان میدهد و جز اصطلاح ذوقی چیز دیگری نمی تواند باشد؛ ظاهراً این مراحل و منازل از مذاهب دیگر گرفته شده است زیرا تصوف در مراحل اول (و تاحدی آزادانه) بین بعضی از فرق شیعه نشوونما کرد. غالباً مرد مبتدی راه تقدس خود را تحت رهنمایی هادی روحانی مجرب قرار میداد این شخص کنار معلم را میداد و با اصطلاح تصوف بنام شیخ، مرشد یا پیر شناخته می شد. در اکثر موارد این شاگردی و پیری و مریدی، اطاعت بی چون و چرای معلم را ایجاب میکند. زیرا ترک خواہشات نفسانی و انحرافات و آنچه خود را بی پنداشته می شود نوعی از افکار نفس است که برای هواخواهان علائق نفسانی لازمی می باشد. از جمعیت زیادی که بدور مرشد صاحب نفوذی جمع شدند انجمن اخوت در اویش به میان آمد. وقتی چون انجمن اخوت اشخاص غیر روحانی (که بکارهای دنیائی نیز مشغول می شوند) گاه و ناگاه برای مشاغل و دستورهای مذهبی بدور هم جمع می شدند و هنگامی هم جمعیت های دائمی تشکیل میدادند و تحت رهنمائی شیخ بسر میبردند. علائم این موعسسات رهبانی در حوالی ۱۵۰ هجری در دمشق ظاهر شد. و پنجاه سال طول کشید تا به

خراسان. رسید هیچ يك از مذاهب موجود اسلام باین قدامت نمیرسد. در حوالی سال ۱۴۶ هـ خبر شیخی را (۱ لون) می شنویم که قبر او در جده است و او را جمعیت الوانیه میدانند و آن جمعیتی است که فعلاً بحیث جمعیت فرعی رفاعیه موجود است. فرق دیگری هم بنام ادهمیه، بسطامیه و سقطیه موجود است که اصالت آنها به ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی و سریع السقطی میرسد ولی منشأ اصلی آن معلوم نیست.

در قرن شش دلائل بیشتری بدسترس ماست. با اطمینان خاطر می توانیم اساس سلسله رفاعیه را به ابو العباس احمد بن علی الحسن علی بن ابی العباس احمد رفاعی (وفات ۵۷۶) که از قریه ام عیبده، در محلیکه رود دجله با فرات می پیوندد، برسانیم. در زمان حیات او جمعیت بزرگی از مریدان بدو راو جمع شدند بسال ۵۷۶ پیر و ان خود را تحت سلسله معینی درآورد. اعضای این جمعیت تحت قیادت يك شیخ بودند، و با وحلف اطاعت مطلق باد میکردند، ولی علاوه بر اعضای اصلی جمعیت اشخاصی هم بودند که گاه گاهی در مراسم جمعیت حضور میافت

سازی اندام رفاعی ها موجود نیست. تنها نام خدا تکرار می‌گردد این نام به صراحت اظهار می‌شود و باوقفه‌ای تعقیب می‌گردد. بدویه را ابو الفدا احمد (وفات ۶۷۵) که قبر او در تنته *Tanta* مصر سفلی است تأسیس کرد. درین سلسله ذکر سنگین و موقر صورت می‌گیرد نام خداوند با صدای بلند تکرار می‌شود. بریدن اعضای بدن یا خوردن آتش بین ایشان مروج نیست. مولویه یا دراویش رقص کنند. راشا عر متصوف بلخ مولانا جلال الدین سرآینده اشعاری که بنام مثنوی معروف است، بمیان آورد. سهروردیه اصل خود را به شهاب الدین صوفی بغدادی که به وحدت الوجود عقیده دارد می‌رساند شهاب الدین را صلاح الدین در ۵۸۷ بقتل رسانید.

در هر یکی از این طریقه ها و سلسله ها تعلیماتی موجود است که تاحدی شکل قانونی را بخود گرفته است. و معلمین بزرگی هم موجود است که نوشته های آنها بطور کتاب و بیاض استعمال شده و باین ترتیب افکار ایشان در تصوف بطور عموم تأثیر کرده است. باوجود این محقق است که تعلیمات متصوفین گلچین است و تنها میتوان آنها را بطور اساسات عمومی بشکل قاعده در آورد. از آنجمله می‌

علم به خداوند و حقیقت خداوندی نمی تواند به وسیله اشیا مخلوق بدست آید و از همین جهت است که صوفی ها مانند افلاطونیان جدید به استشراف از راه روح ناطق (نسبت به استدلال) ارزش بیشتری قایل بودند. استشراف را نسبت به استدلال در مقام عالیتری می گذاشتند. این طریق انکشاف در تمام انواع تصوف مشترک است و برای وجد، حال و تجارب روحی دیگر مقام عالیتری قایل هستند. حال یا مقامه را اول ذالنون مصری وضع کرد و آن در مورد «فنا» نیز استعمال می شود فنا بمعنی بی هوشی از اشیا این جهان و بالاخره رسیدن به بقا. این عمل معمولاً با بی هوشی صورت می گیرد هر چند ممکن است همیشه اینطور نباشد. حکایاتی راجع به اولیاء الله موجود است که می رسانند آنها در وقت بیهوشی به اثر زخم نمی فهمیدند و این مطالب را نمی توانیم کاملاً افسانوی بدانیم زیرا همین حال در زمان زندگی خود ما در اویشی موجود اند که در ریاضت کشی خود را به زحمات زیاد جسمی گرفتار می کنند. شاید این کارها از راه تعاملات روحی پی باشد که تا حال درست فهمیده نشده است. و این مفکوره اساسی اعمالی است که طایفه رفائیه و دراویش دیگر آنرا انجام می دهند. این عمل را ذکر می نامید. ذکر یاد خداوند است، که در قرآن نیز به آن امر شده است (قرآن ۳۳، ۴۱) و آن سعی است برای وصول به حالت حال. شاید با اثر تصوف بود که می بینیم فلسفه مایل است علم استشرافی را ترجیح دهد. بدون شبهه با ترهه من عوامل بود که وجد و حال را فلاسفه بعد وسیله رسیدن به استشراف دانستند.

عقیده صوفی راجع بخدا و اینکه خدا حقیقت مطلق است نه تنها بر خلقت تأثیر نمود بلکه بر بحث خیر و شر نیز نافذ بود. چون اشیا همیشه با اضداد خود شناخته می شود، مثلاً روشنی را با تاریکی، تندرستی را با بیماری وجود را از عدم می شناسیم وجود خداوند را نیز می توانیم از راه مقایسه حقیقت با غیر حقیقت درک کنیم اختلاط این دو اضداد عالم عوارض را

به وجود می‌آرد، که در آن روشنی مثلاً، روی زمینه تاریکی شناخته می‌شود و تاریکی بذات خود غیاب روشنی است: با چون وجود با استشراق پیهم از علت اول جدا می‌گردد، و در هر استشراق وقتی از حقیقت بزرگ دورتر می‌رود از استشراق اولی ضعیف‌تر می‌شود، هر قدر حقیقت آن کمتر شود بیشتر واضح می‌شود. پس شر که نفی جمال اخلاقی حقیقت است، در آخرین استشراق به حیث زمینه غیر حقیقت ظاهر می‌شود. و آن نتیجه حتمی پرتوی از استشراق عقل اول است، همان عقل اولی که در عالم عوارض خیر مطلق شمرده می‌شود پس شر حقیقت نیست بلکه نتیجه حتمی اختلاط حقیقت با غیر حقیقت می‌باشد در حقیقت این عقیده شامل عقیده ای است که می‌رساند: آنچه غیر او (خداوند) است غیر واقعی می‌باشد.

(۳) غایبه روح اتحاد با خداوند است. این عقیده توحید که ماقبل از این دیدیم، در حکمت الهی صوفیانه اسلام از همان اوا بل راه یافت. دکتر نیکلسن عقیده دارد که فنای ذات در وجود مطلق بدون شبه منشأ هندی دارد. تفسیر کننده اولی آن با یزید بسطامی است، که ممکن است آن







اوبه طریقه مولویه معروف است. پیروان این طریقه را اروپائیان در اویش رقص کننده میگویند.

مجری تصوف رسمی باذالنون آغاز و باجلال الدین رومی پایان می یابد. نویسندگان بعدی جز تکرار آنها به اشکال ادبی چیز دیگری نداشتند. میتوانیم از بین آنها مثال های واقعی را انتخاب نمائیم. در قرن ۸ عبدالرزاق صوفی وحدت الوجودی (وفات ۷۳۰) روبرو هستیم. او شرحی بر تعلیم محی الدین ابن العربی نوشت و از آن دفاع کرد. عبدالرزاق طرفدار اختیار بود باین دلیل که روح انسانی تجلی خداوندی است و بنابر آن باوصاف خدا شریک می باشد. دنیا بنظر او بهترین دنیائی است که میتواند وجود داشته باشد. اختلاف در اوضاع و جود دارد. عدالت مقتضی قبول آنها و انتخاب اشیاء در وضع و حالت خود ایشان میباشد بالاخره تمام اشیا از وجود باز میمانند زیرا باز بخدا، حقیقت مطلق، بر میگردد. انسانها به سه طبقه تقسیم شده است. طبقه اول مشتمل است بر مردان دنیائی که زندگی آنها برای خود آنهاست و با مومذهبی بی مبالات میباشند. طبقه دوم مشتمل است بر مردان عقل که خدا را از صفات ظاهری او می شناسند. طبقه سوم عبارت است از مردان روح که به

اسلام و تصوف بر خاست که با اثر آن ابن تیمیه زجر و آزار دید و بزنندگان افتاد . در آخر عمر فتوی علیه دادن خیرات برای ترمیم مقابر صادر کرد . استمداد از اولیاء الله را به شمول پیغمبرنا جایز شمرد . در این کار او را پیشرو اصلاحات و هابی قرن هژده میدانند . آثار خطی ای موجود است که در آن عبدا لوهاب ، که بسی شک او را می توان شاگرد این مصلح شمرد آثار ابن تیمیه را استنسخ کرده است .

الشعرانی از قاهره ( وفات ۹۷۳ ) نمونه واقعی صرفی خالص العقیده اخیر بشمار می آید . او غیر از وحدت وجود در تمام رشته ها از ابن عربی پیروی می نمود . آثار او مخلوطی است از تفکرات عالی و خرافات پست زندگی او پر است از معاشرت با جن و موجودات غیر عادی . حقیقت نمیتواند از راه عقل بدست آید بلکه بابصیرتی از راه جذب دست میدهد میتوانیم بآن برسیم . ولی مردی است که نعمت الهام یا ادراک مستقیم روحی نصیب او شده است . این لطف و مرحمت خداوندی از وحی که بر پیغمبر نازل میشود فرق دارد . اولیاء ، همه ، زیر اثر قطب میباشند اما قطب نسبت

اثر: ی. ا. برتلس

## شاهنامه فردوسی (۱)

مترجم از روسی: «محمد افضل بنووال»

### مقدمه:

شاهنامه فردوسی یکی از برازنده ترین یادگارهای ادبیات جهانی است. نسخ خطی پراکنده آن به تعداد کثیری در عده بی از کشورهای دنیا موجود و جالب دقت و توجه دانشمندان و محققان واقع گردیده است. مفاهیم و معانی شاهنامه از سالیان بسیار پیش باینطرف در سرزمینهای شرقی روشن و واضح بوده و همچنان نسخه های موجود آن با وقایع زیبا و حواشی نهایت مزین و مینا توری شده، آراسته است. کذا در مقابل بیک تعداد نسخ دیگری برمیخوریم که کاغذ بی دوام و بی ارزشی در آن بکار رفته و به خط کاملاً نازیبا تخریر گردیده و از هر جهت چنین بی اعتدالی نگاه مارا بانطرف میکشاند.

با اینهم خوا نیدن و ورق گردانیدن هر يك جزء این شاهنامه ها

نامهای رستم با نام پدرش (رستم زال زر)، و ذکردشمن او کیکاوس (که در قصه‌های روسی کیرکائوس)، لازمه اجتماع اتفاقی نمیباشد، تکرار روایات راجع به رستم در محیط روسی و همچنان نگاه نمودن به همه قصه‌های آنجا، آنقدر روشن و واضح نمی‌نماید. و یا در حصه اینکه چگونه افسانه «ساکس‌ها» در شاهنامه فردوسی شامل گردیده، از موضوعاتیست که نمیتوان در خصوص آن جای شرح پیدا کرد. در قرن هژدهم اولین سعی و کوشش اروپائیان در باب بروسی و تحقیق شاهنامه شروع میشود. در آغاز کار، یعنی به هنگام انتشار و چاپ پارچه‌های شاهنامه، چنان متنی که موثوق و قابل اعتماد باشد، در خصوص ترجمه نزد آنان نبود. با آنکه مترجمان در موضوعات دست داشته‌شان معلومات بیرونی نداشتند، مواد تحت نظر خود را بدرستی میفهمیدند و به ترجمه همت میگماشتند.

یکتن از محققان مشهور، بنام «فورت اولیم» در هند، لزوم و ضرورت تهیه متنهای انتقادی را درك کرده بود، مگر بنا بر بعضی محدودیت‌ها و قیدهای زمانی و مکانی موء

به (اوست اندیسو) ، کار خود را با انجام رسانید ، با وجودیکه شاهنامه حاصل آورده دارای ارزش معنوی کافی نبود ، از دلچسپی مورد نظر هم نیفتاد. در سال (۱۸۱۴) ، «اتکنسن» داستان ( رستم و سهراب ) ، را با ترجمه منظوم آن یکجا با چاپ کشید ، که بزرگترین و جالبترین نمونه ترجمه منظوم آنوقت محسوب میگردد. (۱) متعاقب آن ، در شهرهای مختلف یوروپ پارچه های شاهنامه پیدا شد و این امر محققان آن سرزمین را با شاهنامه آشنا ساخت ، و پیشتر از آن یگانه امریکه مانع تجسسات درین ساحه شده بود ، همانا عدم موجودیت شاهنامه بود و همچنین آنقسمیکه تهیه کردن متن شاهنامه پول گزاف میخواست ، معلومات کافی در موضوعات متعلق به شاهنامه هم از شرایط اولی بود ، و میبایست محققان و مترجمان ازین امر کاملاً آگاهی داشته باشند تا بتوانند در جهات کار و فعالیت خود کامیاب بشوند باین اساس چون کار دشوار مینمود ، اداره شرقشناسی روسی هم بچنین عملی اقدام نکرد . قسمت اول و مکمل شاهنامه در سال (۱۸۲۴) از طرف «

























هغه د سرخطر چه په جنگ او جگره کښی یو بی زړه سری تښتی ته مجبوروی  
د خلقو په نظر کښی څه اعتبار نه لری په همدغه وجه له تور و اونو پکونه  
تښتیدونکی هر چاته سبک ښکاری او هغه چه له مرگ څخه نه ویریزی او په ایستلو  
تورو ورځی د خلقو په نظر کښی درانه معلومیزی .

که په دغسی مجبوریت خلق قائل وای هر څوک به له جگری څخه تښتیده  
او هیچا به هغه ته په سپکه نه کتل .

هغه افتخار چه د شجاعت او شهامت خاوندان ښی گڼی ددغسی مجبوریتو نو  
په ناسا فرمانی کښی پټ دی لکه چه عار او ذلت ددغه راز مج

## زندگانی عایشہ رضی اللہ عنہا

-۷-

### وفات :

حضرت عایشہ در ۵۸ ہجری بیمار گر دید و آن گاہ روز های اخیر خلافت حضرت معاویہ بود . بدوستانی کہ بعیادتش می آمدند با تأسف اظهار میداشت ایکاش سنگک و درخت میبود . در برابر مدح ابن عباس گفت ای ابن عباس یگانه آرزویم این بود کہ معدوم محض میبودم . حضرت عایشہ در مرض الموت اظهار کرد بمناسب جریمیکہ مرتکب شدہ اورا در حجرہ نبوی دفن نمایند بلکه با سائر همسران حضرت محمد (صلعم) در بقیع در شبانگاہ بخاک سپردہ ، منتظر روز نشوند . همان بود کہ حضرت امیرالموم























